

در فرهنگها بمناسبت لغات آن باقی مانده است و از آن جمله است یکی کفش گه ای دارای کیهان که یارد کرد با تو مکرو دستار و پس از نظامی هم شیخ عطار عارف بزرگ در قرن هفتم پنج مثنوی خود در (جواهر الدات - الهی نامه - اسرار نامه - خسرو نامه - صد پند) بآن وزن سروده و نیز دو مثنوی مفتاح الفتوح و کنز الاسرار که منسوب به عطار است و محقق نیست که از عطار باشد بهمن وزن است.

سعید نفیسی

(شرح حال نظامی)

بقیه از شماره قبل

که میفرماید :

بودم به نشاط کعبادی
دیوان نظامیم نهاده
روزم به نفس خجسته میکرد
کاقبال رفیق و بخت یار است
وز شغل جهان تهی نشینم
و آورد مثال حضرت شاه
ده پانزده سطر نفر بیشم
افروخته تر ز شب چراغی
جادو سخن جهان نظامی
سحری دگراز سخن برانگیز
بنمای بضاعتی که داری
رانی سخنی چو در مکنون
بگری دو سه در سخن نشانی

روزی به مبارکی و شادی
ابروی هلالیم گشاده
صبح از گل سرخ دسته میکرد
در خاطر اینکه وقت کار است
تا کی نفس گاه تهی
در حال رسید قاصد از راه
بنوشته به خط خوب خوبم
هر حرفی ازو شکفته باغی
کای محرم حاقه غلامی
از چاشنی دم سحر خیز
در لافکه شکفت کاری
خواهم که بیاد عشق معنون
چون لیلی بگر اگر توانی

تاخوانم و گویم این شکر بین
 شاه همه حرفهاست این حرف
 در زبور پارسی و تازی
 دانی که من آن سخن شناسم
 آن کز نسب بلند زاید
 چون حلقه شاه یافت گوشم
 نی زهره که سر زخط بتابم
 سر گشته شدم بد آن خجالت
 کس مجرم نه که راز گویم
 فرزند محمد نظامی
 این نسخه چو دل نهاد بردست
 داد از سر مهر پای من بوس
 خسرو شیرین چو یاد کردی
 لیلی مجنون بیایدت گفت
 این نامه نقر گفته بهتر
 خاصه ملکی چو شاه شروان
 این نامه بنامه از تو در خواست
 گفتم سخن تو هست بر جای
 لیکن چه کنم هوادورنگ است
 میدان سخن فراخ باید
 این آیت اگر چه هست مشهور
 اسباب سخن نشاط و ناز است
 بر شیفتگی و بند و زنجیر
 آرایش کردن زحد که بیش

جنبانم سر که تاج سر بین
 شاید که سخن کنی در آن صرف
 این تازه عروس را طرازی
 کایسات نو از کهن شناسم
 اورا سخن بلند باید
 ازدل به دماغ رفت جو شم
 نی دیده که راه به گنج یابم
 از سستی عمر وضعف حالت
 وین عقده به شرح باز گویم
 آن بردل من چو جان گرامی
 در پهلوی من چو سایه بنشست
 کای آنکه زدی بر آسمان کوس
 چندین دل خلق شاد کردی
 تا گوهر قیمتی شود جفت
 طاوس چمن نخفته بهتر
 شروان چه که شاه شهریاران
 بنشین و طرازانامه کن راست
 ای آینه روی آهنین رای
 کاندیشه فراخ و سینه تنگ است
 تا طبع سواری ای نماید
 تفسیر نشاط هست از آن دور
 زین هر دو سخن بهانه ساز است
 باشد سخن فسرده دلگیر
 رخساره قصه را کند ریش

پیداست که نکته چند رانم
 نی رود و نه می نه کامکاری
 تا چند رود سخن در اندوه
 تا بیت کند به قصه بازی
 کس گردنگشتش از ملالت
 تا این غایت نگفته ز آن ماند
 کین نامه بنام من پرداز
 آنجاش رسانم از لطافت
 ریزد گهر نرفته بر راه
 کین گنج بدوست در گشاده
 یعنی آقبش برادر من
 اندیشه نظم را مکن سست
 این قصه بر او نمک فشانیست
 وز بنده دعا ز بخت یاری
 دل دوختم و جگر دریدم
 کان گندم و کیمیا گشادم
 کاندیشه بد از درازی راه
 چابک تر از این بهانه گاهی
 گویند و ندارد این طراوت
 بر نارد گوهری چنین خاص
 از عیب تهی و از هنر پر
 خاریدم و چشمه آب میداد

در مرحله ای که راه ندانم
 نه باغ و نه بزم شهر یاری
 بر خشکی ریک و سختی کوه
 باید سخن از نشاط سازی
 این بود کز ابتدای حالت
 گوینده ز نظم دامن افشاند
 چون شاه جهان همیکند ساز
 با این همه تنگی مسافت
 کز خواندن او بحضرت شاه
 باز آن خلف خلیفه زاده
 گفت ای سخن تو همسر من
 در گفتن قصه چنین چیست
 هر جا که بدست عشق خوانیست
 از تو سخن و عمل گذاری
 چون دل دهی جگر شنیدم
 در چشیدن گاه گوهر نای ایستادم
 راهی طلبید طبع کوتاه
 کوتاه تر از این نبود راهی
 بسیار سخن بدین حلاوت
 از بحر ضمیر هیچ غواص
 هر بیتی ازو چو رشته در
 من گفتم و دل جواب میداد

از ابیات فوق این نکات نیز معلوم میشود .

اولا - نظامی قطعه لیلی و مجنون را پس از خسرو و شیرین سروده است .

ثانیاً - در موقع نظم آن استاد پیر بوده و از ضعف حال و فتور قوای جسمانی خود شاکمی است .

ثالثاً - در موقع نظم آن پسرش محمد دیگر طفل نیوده و جوانی بشمار میرفته است که در کارهای ادبی پدر را تحریر می کرده و در مسائل زندگی طرف مشاوره او بوده است

اما در باب نظم لیلی و مجنون بین مؤلفین اختلاف است ، بعضی ابتدای آنرا در ۳۰ هـ و پاره ای در ۸۴ هـ ضبط کرده است یعنی بین این دو تاریخ مختلف پنجاه و چهار سال فاصله است و این اختلاف نیز از فساد نسخه های لیلی و مجنون حاصل شده است چه عموماً در نسخه های موجوده امروز دو تاریخ برای آن کتاب ثبت کرده اند ؛ در ذیل اشعاریکه نظامی در آنجا سبب نظم لیلی و مجنون را ایراد میکند و در فوق نقل کردم این ابیات خوانده میشود

این چار هزار بیتا کثر شد گفته به چارماه کمتر

گرشغل دگر حرام بودی در چارده شب تمام بودی

بر جلوه این عروس آزاد آباد بر آنکه گوید آباد

کاراسته شد به بهترین حال در سلخ رحمت به ناو فاو دال

تاریخ عیان که داشت باخود هشتاد و چهار بعد پانصد

این تصریح میشود که لیلی و مجنون در سلخ رجب ۸۴ هـ بعد

از آنکه کمتر از چهار ماه نظم چهار هزار بیت و بلکه بیشتر از آن طول کشیده بود بخاتمه رسید .

چند صفحه بعد از این ابیات - بیت دیگر دیده می شود بطریق ذیل :

لیلی مجنون چو در مکنون هشیار کن هزار مجنون

در روز دوشنبه آمد آخر از لطف خدای فردوقاهر

در پابصد سال سیش بر سر بگذشته ز هجرت پیمبر
یعنی مصرح است که در سال ۵۳۰ خاتمه پذیرفته است. و این
تفاوت بسایر بین دو تاریخ مختلف در مورد يك کتاب و هر دو از
از قول خود استاد نظامی بغایت شکفت است

اما میتوان در این موضوع قضاوتی کرد بدین نهج که چون
مسلم است لیلی و مجنون بعد از خسرو و شیرین سروده شده و محقق
است که تاریخ ختم خسرو و شیرین سال ۵۷۶ است در هر صورت
ختم لیلی و مجنون ممکن نیست در ۵۳۰ یعنی ۴۶ سال قبل از ختم
خسرو و شیرین صورت گرفته باشد و چون مخزن الاسرار که اولین
مثنوی نظامی است و قبل از خسرو و شیرین گفته شده به اصح اقوال
در ۵۰۹ به پایان رسیده است اگر ختم لیلی و مجنون را در ۵۳۰
بدانیم مستلزم آن میشود که این مثنوی را ۲۹ سال قبل از خاتمه
مخزن الاسرار سروده باشد و این بکلی بر خلاف اسناد و شواهد
قطعی ما است پس ناچار باید تصور کرد آن سه بیت که تاریخ نظم
لیلی و مجنون را در سال ۵۳۰ می‌رساند به نسخه های این کتاب
ملحق کرده باشند یا آنکه تحریفی در آن روا داشته اند و الا تمام
دلایلی که در دست است گواهی میدهند که لیلی و مجنون پس از
خسرو و شیرین بنظم رسیده است و شخص را مجبور می‌کنند که
همان تاریخ اولی یعنی ۵۸۴ را تاریخ نظم لیلی و مجنون بدانند و
در اینصورت لیلی و مجنون هشت سال پس از ختم خسرو و شیرین
به خاتمه رسیده است دلیل دیگر آنکه چون مسلم است که لیلی
و مجنون به امر شروان شاه اختسان و برای او سروده شده است
در سال ۵۳۰ نمیتواند به خاتمه رسیده باشد چه در آنسال شروان
شاه مزبور هنوز طفل و بغایت خورد سال بوده است و بالعکس در
۵۸۴ صحیح میآید زیرا که این سال مصادف با اواسط سلطنت اوست

۴ - بهرامنامه

مثنوی بهرامنامه که با اسم هفت گنبد یا هفت پیکر نیز خوانده میشود چهارمین مثنوی از منظومات نظامی است این منظومه به وزن مخبون مقصور از بحر خفیف «فاعلاتن مفاعیلن فعلاّن» سروده شده است و بعضی از ابیات آن به وزن «فاعلاتن مفاعیلن فعلاّن» در میآید

قبل از نظامی ابو شکور بلخی شاعر معروف قرن چهارم یک مثنوی به همین وزن سروده است که نسخه آن اینک بدست نیست و به همین جهت از اسم و موضوع و عده ابیات آن اطلاعی نمانده و فقط در فرهنگهای فارسی بشاهد لغات بعضی ابیات از آن ثبت کرده اند که از آنجمله است این بیت :

هر که باشد سپوز کار بدهر نوش در کام او بود چون زهر
(سپوزکار یعنی کسیکه کار را عقب بیندازد)

و در همان زمان که نظامی این مثنوی را سروده است حکیم سنائی غزنوی شاعر و دانشمند بزرگ قرن ششم ایران مثنوی معروف حدیقه الحقیقه خود را به همین نظم وضع کرده است و پس از نظامی یک عده کثیر از شعرای بزرگ و کوچک ایران منظومانی به همین بحر سروده اند که معروفترین آن همه سلسله الذهب جامی و جام جم اوحدی مراغی و مثنوی فارسی امانی ترک است -

موضوع بهرام نامه یا هفت گنبد شرح نوش خواری ها و بزهای معروف بهرام پنجم معروف به بهرام گور پادشاه شهیر و چهاردهمین شهریار سلسله ساسانی (۴۲۰-۴۴۰) میلادی است که در عیش و عشرت معروف صحایف تواریخ است و شرح بزهای او از افسانه های دیرین ایران زمین بشمار میرود و در ادوار گذشته همیشه مرکز ذهن ایرانیان بوده است و نظامی بنوبت خود این افسانه ها را

از زبان هموطنان خویش شنیده و برشته نظم فصیح و بلند خود در آورده است
بهرامنامه از حیث مضامین بدیع و تشبیهات دل انگیز در بین
منظومات نظامی مقام مفروزی دارد و شیرین کاری های طبع توانای
این شاعر که در فن تشبیه و کنایات و استعارات دلچسب و بین همه
شعرای ایران متخصص است درین مثنوی به منتهای اوج میرسد و
غایت زبردستی را نشان داده است. این منظومه حاوی قریب
۶۰۰ بیت مثنوی است بر نهجی که ذکر کردم.

مؤلفین بعضی مینویسند که نظامی بهرامنامه را باسم سلطان
علاء الدین تکش خوارزمشاه سروده است و این خطای بسیار فاحشی
است زیرا که علاء الدین تکش « ۵۶۹-۵۹۶ » که بنجمین پادشاه
سلسله خوارزمشاهی است هر چند که معاصر با نظامی بوده و در
تاریخ ۵۹۳ یعنی زمان ختم بهرام نامه حیوة داشته است ولی در
تمام مدت سلطنت بیست و هفت ساله خود در خراسان و ری و
عراق بوده است و بهیچ وجه به آذربایجان و اران نزدیک نشده
حتی آذربایجان و اران در آن زمان بدست اتابکان آذربایجان بوده
است که با وی موافق و متحد بودند و حتی در بر انداختن
سلجوقیان و هزیمت طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی با وی
مساعدت کرده اند و اما آن کسی که بهرامنامه بنام او سروده شده
هر چند که نام وی علاء الدین است ولی علاء الدین تکش
خوارزمشاه نیست و بلکه سلطان علاء الدین کرب ارسلان از سلسله
ترکان اقسقری است که در اواخر قرن ششم بر قسمتی از شمال
آذربایجان و جنوب قفقاز تسلط و حکمرانی داشته و نظامی از
نزدیک با وی معاصر بوده است چنانکه در بهرامنامه در حق وی میفرماید:

عمده مملکت علاء الدین	حافظ و ناصر زمان و زمین
شاه کرب ارسلان کشور گیر	به زالب ارسلان بتاج و سریر
نسل اقسقری موبد از او	اب باجد و کمال اجد از او